

صلح دموکراتیک در روابط بین‌الملل (با اشاره به مورد حمله عراق به ایران)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۱۱/۲۵

نویسنده: دکتر عبدالله فنی‌لوی^۱

چکیده

تئوری صلح دموکراتیک در روابط بین‌الملل، مروج این ایده است که دموکراسی‌ها جنگ طلب نیستند. حامیان این تئوری برآنند که بررسی جنگ‌های بین‌المللی سده‌های اخیر نشان می‌دهد که در هیچ جنگی دو دموکراسی رو در روی هم قرار نگرفته‌اند. در جنگ‌هایی هم که یکی از طرف‌ها دارای نظام سیاسی مردمی بوده، آغاز جنگ از سوی کشور غیر دموکراتیک صورت گرفته است. نتیجه‌گیری نهایی این تئوری عبارتست از اینکه از آنجا که دموکراسی‌ها آغازکننده جنگ نیستند، پس با همدیگر نمی‌جنگند. در این صورت، جهان زمانی شاهد حذف جنگ خواهد شد که کلیه نظام‌های سیاسی به اراده مردمی متکی باشند. یکی از نمونه‌هایی که در چارچوب این تئوری قابل تحلیل است، حمله نظامی رژیم صدام حسین علیه ایران است. از منظر صلح دموکراتیک، چنان که عراق از یک نظام سیاسی مردمی برخوردار بود، تجاوز علیه ایران نیز تحقق نمی‌یافت. تحولات سال‌های پس از سقوط رژیم صدام حسین و به خصوص بهبود مناسبات آن با ایران از جمله شواهدی است که در راستای تقویت این فرضیه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: نظام سیاسی، دموکراسی، صلح دموکراتیک، امنیت بین‌الملل، جنگ، جنگ ایران و عراق.

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Email: Ghanbarhoo@ihcs.ac.ir

متفکران روابط بین‌الملل در تبیین ریشه پیدایش جنگ میان دولت‌ها بر سطوح مختلفی تمرکز داشته‌اند. در تئوری‌های مربوط به جنگ، زمانی که تأکید بر شرایط سیستم بین‌الملل باشد، متغیرهایی از قبیل ساختار آنارشی سیستم بین‌الملل به مثابه محرک جنگ اهمیت می‌یابند. همچنین، در صورتی که شرایط و متغیرهای سطح خرد مورد توجه باشند، مجموعه متنوعی از متغیرها اعم از ساختار سیستم سیاسی، سیستم اقتصادی، سیستم تصمیم‌گیری و فرهنگ استراتژیک به مثابه عوامل جنگ مورد توجه قرار می‌گیرند. یکی از متغیرهای مهمی که برخی صاحب‌نظران روابط بین‌الملل اهمیت آن را اساسی تلقی می‌کنند، ساختار قدرت در سیستم سیاسی است، به این مفهوم که هرچه سیستم سیاسی بسته و اقتدارگرا باشد، احتمال گرایش آن به جنگ افزایش می‌یابد و برعکس، هرچه فضای باز و دموکراتیک‌تری حاکم باشد، احتمال توسل به جنگ کاهش می‌یابد. طرفداران این تئوری برآنند که دموکراسی‌ها شروع‌کننده جنگ نیستند. حال، در صورتی که کلیه سیستم‌های سیاسی دموکراتیک شوند، زمینه جنگ برچیده خواهد شد. در این مقاله به معرفی این تئوری با اشاره به مورد تجاوز نظامی عراق علیه ایران می‌پردازیم.



بررسی مفهوم صلح دموکراتیک

صلح دموکراتیک، نظریه‌ای در روابط بین‌الملل است که طبق آن، دولت‌های دموکراتیک به جنگ علیه همدیگر مبادرت نمی‌ورزند، یعنی دموکراسی متغیر اصلی در حفظ صلح و امنیت بین‌الملل است. علیرغم ادعای برخی مبنی بر این که صلح دموکراتیک در سطح یک نظریه نیست، بسیاری برآنند که صلح دموکراتیک ویژگی‌های یک نظریه را دارا می‌باشد و با توصیف و تبیین از روابط بین‌الملل، آینده امنیت بین‌الملل را بر مبنای متغیر دموکراسی در سیستم‌های سیاسی پیش‌بینی می‌کند.

ریشه این بحث که به «صلح جاوید» کانت برمی‌گردد، بر این مطلب تأکید دارد که اصولاً دولت‌های دموکراتیک لیبرال علیه یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند. بر این اساس، این گونه دولت‌ها یک نوع «صلح جداگانه‌ای» را به وجود آورده‌اند که آنها را از سایرین متمایز می‌سازد. گرچه گفته می‌شود که دولت‌های لیبرال در رابطه

با یکدیگر در صلح و صفا به سر می‌برند، اما دموکراسی‌های لیبرال مانند هر نوع دیگر از دولت‌ها در روابط خود با رژیم‌های اقتدارگرا، پرخاشگر و ستیزه‌جو هستند. در مورد علل فقدان جنگ میان دموکراسی‌ها نقطه نظرهای گوناگونی وجود دارد. به عنوان مثال، برخی معتقدند چون دولت‌های لیبرال ثروتمند در شرایط تعارض، آنچه را که به دست می‌آورند؛ کمتر از آن مقداری است که از کف می‌دهند، بنابراین تمایلی به ستیزش ندارند. این وضعیت در مورد دولت‌های فقیر اقتدارگرا ممکن است به صورت عکس باشد. (قوام، ۱۳۸۰: ۳۵۰-۳۵۱)

البته باید توجه داشت که این تئوری ضرورتاً حامل این پیام نیست که دموکراسی‌ها مطلقاً ملایم و رژیم‌های دیگر خشن می‌باشند، بلکه شواهد تجربی نشان می‌دهد که زنجیره‌ای وجود دارد که در یک حد افراطی، رژیم‌های توتالیتر قرار دارند که مرتکب بزرگ‌ترین خشونت‌ها می‌شوند، اما رژیم‌های دموکراتیک با این معیار در قسمت حداقل زنجیره قرار دارند و رژیم‌های اقتدارگرا نیز در میان این دو می‌باشند. (Rummel&Kills, 1997) بنابراین، همیشه باید سطح و درجه دموکراسی کشورها را در نظر گرفت. هر چه درجه دموکراسی‌ها بالاتر بوده و شاخص‌های عمیق‌تری از دموکراسی را در خود داشته باشند، درجه صلح نیز بالاتر خواهد رفت.

در مجموع، ادعای اولیه طرفداران صلح دموکراتیک این است که دولت‌های دموکراتیک به جنگ علیه همدیگر مبادرت نمی‌ورزند. تعدادی از محققان این ادعا را به انگاره‌ای که طبق آن «دموکراسی‌ها به احتمال کم با همدیگر می‌جنگند» تغییر داده‌اند. البته صلح دموکراتیک ادعاهای دیگری را در همین راستا مطرح نموده است که برخی از آنها عبارتند از اینکه:

- دموکراسی‌ها به ترویج این نکته تمایل دارند که آنها در جنگ‌هایی که وارد می‌شوند، با غیردموکراسی‌ها مبارزه می‌کنند؛
- دموکراسی‌ها در جنگ‌هایی که آغاز می‌کنند خسارات کمتری متحمل شده و کوتاه‌تر از دولت‌های غیردموکراتیک می‌جنگند؛
- دولت‌های دموکراتیک زمانی که با همدیگر درگیر اختلافاتی می‌شوند، در مقایسه با دیگر دولت‌هایی که طرفین اختلاف هستند، بیشتر به ابزارهای حل و



فصل مسالمت‌آمیز اختلافات متوسل می‌شوند؛ و
- قدرت‌های بزرگ دموکراتیک، آغازگر جنگ‌های پیشگیرانه نیستند. (Szayna, 2001: 148-149)

تبیین‌ها و تعابیر صلح دموکراتیک نوعاً در یک یا ترکیبی از این سه مجموعه عمده قرار می‌گیرند:

۱. نهادهای دموکراتیک محدودیت‌هایی بر توانایی رهبران برای مبادرت به جنگ با دیگر دموکراسی‌ها اعمال می‌کنند یا به سادگی آنها را از انتخاب جنگ باز می‌دارند؛
۲. هنجارهایی که دولت‌های دموکراتیک در آنها سهیم‌اند، باعث می‌شوند آن دولت‌ها به‌همدیگر به عنوان دولت‌های صلح‌طلب و بی‌تهدید بنگرند؛ و
۳. دموکراسی به ترویج وابستگی متقابل اقتصادی که از احتمال جنگ می‌کاهد، تمایل دارد. (Szayna, 2001: 149)

موارد فوق برخی از مهم‌ترین استدلال‌هایی هستند که برای تبیین فقدان جنگ میان دموکراسی‌ها وجود دارند. بدون شک اگر تجربه‌ی پی در پی، ملاک استحکام قانون باشد، فقدان جنگ میان دموکراسی‌ها از مستحکم‌ترین قوانین روابط بین‌الملل می‌باشد، چرا که سازش دموکراسی‌ها با همدیگر از نظر تاریخی صادق است. تا بحال میان دموکراسی‌های مستحکم و جاافتاده، جنگ قابل توجهی رخ نداده، اگر جنگی هم صورت گرفته، کوتاه، محدود، و غیرمستقیم بوده است.

امانوئل کانت را می‌توان پدر نظریه صلح دموکراتیک دانست. او در کتاب معروف خود، یعنی صلح جاوید (۱۷۹۵) اثرات دموکراسی بر صلح و امنیت بین‌الملل را به صورت مفصل مورد بررسی قرار داد. کانت در سرآغاز این رساله بی‌هیچ مقدمه‌ای در این مورد که چرا یا در چه شرایطی باید جنگ را شرارتی ناپذیرفتنی در نظر گرفت، شماری از شرایط مقدماتی صلح پایدار میان دولت‌ها را ذکر می‌کند.

کانت در مورد این که چرا دموکراسی‌ها ذاتاً صلح دوست‌تر از غیردموکراسی‌ها هستند به سه متغیر کلیدی اشاره می‌کند: افکار عمومی، روح تجارت و وجود اتحادیه‌ای صلح‌آمیز که شیوع جنگ میان دموکراسی‌ها را محدود می‌سازد. (Asrudian, 2008: 56)

از نظر کانت تحقق صلح دائمی مستلزم دگرگونی در شعور انسانی است، البته نه به گونه‌ای که رئالیست‌های لیبرالی چون هوگو گروسویوس در جهت تنظیم قانونی آن

قدم برمی داشتند. از دیدگاه کانت، می توان در سایه نوعی قرارداد فدرال میان دولت‌ها و استقرار حکومت قانون، به جنگ و خشونت خاتمه داد. چنین فدراسیونی می تواند به یک پیمان صلح دائمی متصل شود، نه به یک ابردولت و یا حکومت جهانی. (قوام: ۳۴۶) گذشته از این دستورها، کانت سه ماده مشخص درباره شرایط صلح ابدی ارائه کرد:

۱. قانون اساسی همه دولت‌ها باید جمهوری باشد. نظام جمهوری اهرم قدرتمندی برای کنترل بر حکومت‌ها فراهم می کند و آنها را از اغراض تجاوزگرانه باز می دارد.
 ۲. قانون ملت‌ها باید بر پایه فدراسیون دولت‌های آزاد تهیه شود. قانون مثبت مستلزم وجود اقتدار حکمران است تا مجازات عادلانه اقدامات غیرقانونی را تضمین کند.
 ۳. هدف نهایی پیشرفت انسان آن است که انسان باید وضع طبیعی غیراخلاقی خود را ترک کند و عضو جامعه اخلاقی شود. همه انسان‌ها گذشته از رنگ، نژاد و ملیت باید بالقوه به عنوان یکی از اعضای آن دیده شوند. (عالم، ۱۳۷۷: ۶۶۷-۶۶۸)
- به دنبال کانت، متفکران متعددی طی قرن نوزدهم و به خصوص قرن بیستم به صورت مستقیم یا غیرمستقیم موضوع صلح میان دولت‌های آزاد و دموکراتیک را مطرح نمودند. وودرو ویلسون، رئیس جمهور آمریکا طی جنگ جهانی اول، برای اولین بار سیاست گسترش ایده آل‌های آمریکا در ممالک بیگانه را کانون توجه خویش قرار داد. یک اصل کلیدی خط مشی ویلسون، صلح‌گرایی ضروری و ذاتی برای ملل دموکراتیک بود. ویلسون تفکرات خود را در بستر جدیدی از تحولات جهانی عرضه نمود و آن زمانی بود که چه در آمریکای شمالی و چه در اروپای غربی برای نزدیک به یک قرن جنگ خونینی میان دموکراسی‌ها رخ نداده بود. ویلسون مدعی بود برای رسیدن به جهانی دموکراتیک و صلح‌آمیز، ایده آل‌های دموکراتیک آمریکا باید فراتر از مرزهای ایالات متحده برود.

برتراند راسل، از فلاسفه بزرگ معاصر، معتقد است یکی از مزایای دموکراسی نسبت به حکومت استبدادی این است که کمتر خواهان جنگ است. منافع جنگ یا همان منفعی که از آن انتظار دارند، از آن طبقات بالای ملتی است که پیروز می شود، حال آنکه زیان‌های آن متعلق به مردم عادی است. راسل بر آن است بی تردید اگر موجباتی پیش می آمد که اراده مردم آمریکا و روسیه شوروی (در دوره جنگ سرد)



حاکم بر اوضاع می‌شد، خطر وقوع جنگ میان شرق و غرب از میان می‌رفت. به نظر وی به طور مطلق نمی‌توان گفت حکومت‌های دموکراتیک با جنگ مخالف بوده‌اند، اما می‌توان گفت که در این حکومت‌ها زمینه توسل به جنگ کمتر فراهم می‌شود. همگان قبول دارند که سه امپراطوری آلمان، اتریش و روسیه، در وقوع جنگ جهانی اول بیش از همه شایسته ملامتند. در نهایت بی‌طرفی و با کمال انصاف در مورد جنگ جهانی دوم می‌توان گفت که هیتلر باعث و بانی آن بود چراکه حکومت او درست نقطه مقابل دموکراسی بود. راسل در دوره جنگ سرد بر آن بود که اگر جنگ جهانی سوّمی پیش آید، بدیهی است که موجب اصلی آن سیاست خصمانه و تجاوزکارانه‌ای می‌باشد که روسیه شوروی از سال ۱۹۴۵ به بعد در پیش گرفته است. (راسل، ۱۳۶۷: ۱۱۵-۱۱۶) ریچارد نیکسون، از رؤسای جمهور سابق آمریکا، طی دوران جنگ سرد، در کتاب «جنگ واقعی - صلح واقعی» ارتباط مستقیمی میان صلح و دموکراسی ترسیم می‌کند. به نظر نیکسون، صلح واقعی از قاعده‌ای سحرآمیز که ناگهان همچون سرزمین موعود یک بار برای همیشه کشف شود، بدست نمی‌آید. صلح واقعی جریان مداومی است که برای مهار زدن و جلوگیری از برخورد میان دولت‌ها، نظام‌های حکومتی رقیب و بلندپروازی‌های جهانی در حال رقابت به کار می‌رود. به اعتقاد نیکسون، صلح واقعی را به جای صلح کامل پنداشتن، خطایی خطرناک اما همگانی است. به دلیل ماهیت سرشت انسانی، صلح کامل نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما صلح کامل قابل تحقق است. (نیکسون، ۱۳۶۴: ۵۳۲)

بروس راست، از رؤسای پیشین دپارتمان علم سیاست در دانشگاه ییل، بر این نظر است که در صلح دموکراتیک، رئالیسم به کلی انکار نمی‌شود. به گفته او این که رئالیست‌ها معتقدند قدرت و ملاحظات استراتژیک در ترغیب کشورها به جنگ با یکدیگر مؤثر است، قابل انکار نیست؛ اما حوزه تأثیر این گونه موارد بسیار محدود است. زمانی که کشورهای دموکراتیک به جای جنگ، راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز را انتخاب می‌کنند، تأثیر قدرت و ابزار نظامی کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌گردد. از نظر راست، دیدگاه خشن رئالیست‌ها در خصوص جنگ یعنی «همه در مقابل همه» بسیار خطرناک است. در این دیدگاه، در صورت بروز تهدیدهای احتمالی، مؤسسات و هنجارهای مشترک میان کشورها کمترین تأثیر را در ترک مخاصمه خواهند داشت. (بیلیس، ۱۳۷۸: ۵۴-)

۵۵) بدین ترتیب با این که راست در زمره نظریه پردازان برجسته صلح دموکراتیک قرار دارد، ولی، نگاه تک بُعدی به روابط بین الملل را رد می کند.

آر. جی. رامل از متفکرانی است که قبلاً بر آن بود که ماهیت رژیم یک کشور به تنهایی رفتار سیاست خارجی آن را تعیین نمی کند. بنابراین صرف نظر از دموکراتیک، تمامیت گرا، یا اقتدار طلب بودن حکومت یک کشور، احتمال این که این کشور در یک برهه زمانی خصلت تجاوزگرانه یا صلح جویانه داشته باشد، کاملاً یکسان است. اما رامل در تحقیقات بعدی خود از این موضع عدول کرد. یافته های بعدی وی در واقع این فرضیه را تأیید می کند که نظام های آزادی گرا (تعبیر رامل برای نظام های دموکراتیک غربی ملازم با فلسفه آزادی اقتصادی) نسبت به نظام های تمامیت خواه و اقتدار طلب به مراتب کمتر در منازعات خارجی شرکت می جویند (کولومبیس و وولف، ۱۳۷۵: ۷۱۶). رامل به این نتیجه رسید که تحقیقات نظری و تجربی اخیر تأیید می کند نظام های سیاسی ای که آزادی فردی را به حداکثر رسانیده و تضمین می کنند (دموکراسی ها)، کمترین حد خشونت را دارا می باشند. در حالیکه نظام های سیاسی ای که انقیاد کل رفتار فردی به کنترل دولت را به حداکثر می رسانند (نظام های تمامیت خواه)، در بیشترین حد خشونت قرار دارند؛ از این رو، جنگ ها بین دموکراسی ها رخ نمی دهند.

(Rummel, <http://www.hawaii.edu/powerkills/POLSYS.ART.HTM>) طبق بررسی های رامل، از ۳۵۳ جفت از مللی که در جنگ های عمده بین المللی بین سال های ۱۸۱۶ و ۱۹۹۱ شرکت داشته اند، هیچ یک بین دو دموکراسی نبوده است. در عین حال که تحلیل رامل از جنگ های بین ۱۸۱۶ و ۱۹۹۱ به این نتیجه منجر می شود که در این دوره هیچ جنگی میان دموکراسی های جاافتاده وجود نداشته، وی نشان می دهد که ۱۵۵ جنگ عمده بین دموکراسی ها و غیردموکراسی ها اتفاق افتاده است (Rummel, 1997). البته رامل در عین حال انتقاداتی نیز بر نظریه صلح دموکراتیک وارد کرد. وی معتقد است که این تئوری نیازمند بازسازی می باشد.

از نظریه پردازان برجسته جدید صلح دموکراتیک نام مایکل دوایل بسیار به چشم می خورد. دوایل مسأله صلح را در سه حوزه لیبرال امپریالیسم ماکیاولی، لیبرال پاسیفیسم شومپیتر و لیبرال انترناسیونالیسم کانت بررسی می کند که بخصوص موارد



دوم و سوم اهمیت ویژه‌ای دارند. شومپتر در کتاب جامعه‌شناسی امپریالیسم‌ها (۱۹۱۹) استدلال‌های خود مبنی بر تعامل کاپیتالیسم و دموکراسی به عنوان مبنای لیبرال پاسیفیسم را به محک آزمون گذارد. از نظر او کاپیتالیسم و دموکراسی، نیروهایی برای صلح بوده و ضدامپریالیسم می‌باشند. به نظر شومپتر با توسعه بیشتر کاپیتالیسم به ناچار امپریالیسم محو خواهد شد. او معتقد است کاپیتالیسم یک مشرب ضد جنگ ایجاد می‌کند. مردم آن دموکرات، فردگرا و عقلانی می‌باشند و انرژی‌های مردم روزانه به تولید جذب می‌شود. او خاطر نشان می‌سازد که جهان کاپیتالیسم ابزارهای ممانعت جنگ نظیر دیوان لاهه را توسعه داده است. گروه‌های خاصی مثل آرسیتوکرات‌های نظامی از جنگ‌فایده می‌برند. هیچ دموکراسی‌ای منفعت اقلیت را تعقیب نکرده و هزینه‌های بالای امپریالیسم را متقبل نمی‌شود. زمانی که تجارت آزاد رایج شود، هیچ طبقه‌ای از گسترش اجباری فایده نمی‌برد. همچنین در جامعه مورد نظر کانت، شهروندان فردی، عقلانی، و در اهدافشان مجزا از هم می‌باشند، اما آنها آماده شناسایی برابری اخلاقی همه افراد و رفتار با دیگران در شکل اهداف و نه ابزارها می‌باشند. بنابراین، دولت کانت، در شکل یک جمهوری، علناً طبق قانون اداره می‌شود. دولت کانت، دولتی است که مشکل حکومت برابری فردی شده را حل می‌کند، اعم از این‌که آنها «اهریمن‌های عقلانی» باشند یا کارگزاران اخلاقی. برخلاف جمهوری‌های ماکیاولی، جمهوری‌های کانت قادر به رسیدن به صلح میان خودشان هستند، زیرا آنها احتیاط دموکراتیک را اعمال کرده و قادر به شناسایی و تصدیق حقوق بین‌المللی جمهوری‌های خارجی هستند. برخلاف دموکراسی‌های کاپیتالیست شومپتر، جمهوری‌های کانت در حالت جنگ با غیرجمهوری‌ها باقی می‌ماند. (Doyle, 1986: 1151-1161)

بر اساس دیدگاه دوئل، نکته بنیادین نظریه صلح دموکراتیک یا لیبرال انترنالیسم، این است که دولت‌ها حق دارند از مداخله خارجی مصون باشند. همانطور که که شهروندان خودمختار به صورت اخلاقی، از حقوقی برای آزادی برخوردارند، دولت‌هایی که به صورت دموکراتیک آنها را نمایندگی می‌کنند، به دنبال حق حیات عاری از جنگ می‌باشند. زمانی که دولت‌ها به حقوق همدیگر احترام می‌گذارند، افراد آزاد هستند پیوندهای بین‌المللی خصوصی را بدون دخالت دولت‌ها برقرار

نمایند. مبادلات سودآور بین تجار و مبادلات آموزشی میان محققان، شبکه‌ای از مزایا و تعهدات متقابل را ایجاد می‌کند که احساسات احترام همگانی را به صورت مستحکم حفظ می‌کند. (Doyle, 2000: 876)

محقق دیگری که اشاره به نظارتش حایز اهمیت است، فرانسیس فوکویاما می‌باشد. فوکویاما با بررسی ۴۰۰ ساله تاریخ جهان مدرن، به سیستم لیبرال دموکراسی به عنوان الگویی ممتاز که دارای خصایل صلح طلبانه است می‌نگرد. البته وی لیبرال دموکراسی‌های موجود از جمله ایالات متحده را به خاطر برخی مسایل و مشکلات مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما بر آن است مشکلاتی که امروزه دموکراسی‌های باثباتی چون ایالات متحده، فرانسه، یا سوییس دارند ناشی از نقص اصول بنیادینی چون آزادی و برابری که دموکراسی بر آن استوار شده نیستند، بلکه نتیجه اجرای ناقص آن اصول هستند (فوکویاما، ۱۳۷۲: ۳۶۷). به نظر فوکویاما، لیبرال دموکراسی به لحاظ تئوریک به جای میل به شناخته شدن به عنوان موجودی برتر از دیگران، به شناخته شدن به عنوان موجودی برابر با دیگران میل دارد. پس جهانی متشکل از لیبرال دموکراسی‌ها انگیزه به مراتب کمتری برای جنگ خواهد داشت، چرا که در چنین جهانی تمامی ملت‌ها متقابلاً مشروعیت یکدیگر را مورد شناسایی قرار داده و با احترام متقابل با همدیگر رفتار می‌کنند. مطالعات انجام شده بر روی تاریخ ۲۰۰ سال گذشته، نشان می‌دهد که لیبرال دموکراسی‌ها حتی آنهایی که قادر به جنگیدن با دولت‌های غیردموکراتیک باشند، در قبال یکدیگر رفتار ستیزه‌جویانه و امپریالیستی ندارند (فوکویاما: ۳۸۰). بر مبنای چنین استدلال‌هایی فوکویاما بر آن است که با پایان جنگ سرد، جهان به دوره‌ای وارد شده که در آن جنگ به عنوان یک ابزار دیپلماسی بین‌المللی در حال منسوخ شدن است. (Burchill, 1996: 33)

علل برقراری صلح میان دموکراسی‌ها

صاحب نظران و حامیان تئوری صلح دموکراتیک در تبیین چرایی فقدان یا محدودیت نزاع و جنگ بین دموکراسی‌ها روی متغیرهای متعددی تأکید کرده و استدلال‌های مختلفی دارند. عمده‌ترین متغیرهایی که از نظر آنها توجیه‌کننده و قوام‌دهنده تئوری صلح دموکراتیک می‌باشند، عبارتند از:



۱. **حاکمیت مردم:** در دموکراسی اصل بر این است که حاکمیت، از آن مردم است و مردم به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در تصمیم‌گیری‌های کشور مشارکت می‌کنند. مردم نیز تمایل چندانی به سیاست‌های جنگ‌طلبانه و مداخله‌جویانه ندارند، چراکه خسارات عمده جنگ را آنها متحمل می‌شوند. زمانی که مردم تصمیم‌گیرندگان امور کشورشان باشند، از سیاست‌های جنگ‌طلبانه خودداری می‌کنند و جنگ آنها نیز شکلی تدافعی خواهد داشت. از این‌رو زمانی که دو دموکراسی، در تعامل با یکدیگر باشند، احتمال جنگ بین آنها به صفر خواهد رسید. هر درجه که جوامع به دموکراسی کامل نزدیک‌تر شوند، احتمال جنگ میان آنها نیز کاهش خواهد یافت.

۲. **غلبه فرهنگ صلح دوستی:** بستر فرهنگی موجود در دموکراسی‌ها به خودی خود زمینه‌های ستیزه‌جویی را تضعیف می‌کند. تمایل به مصالحه یکی از شرایط اساسی روانشناختی موفقیت دموکراسی است. از طریق مصالحه، کارها چنان‌حل و فصل می‌شوند که توسط به خشونت غیرضروری می‌گردد. فرهنگ مصالحه به راحتی می‌تواند از مرزهای داخلی فراتر رود. دموکراسی‌ها با همدیگر جو «زندگی کن و اجازه بده تا زندگی کنند» را به وجود می‌آورند که به امنیت و ثبات بین‌المللی منجر می‌شود. (Szayna:151) در نظام بین‌الملل، دموکراسی‌ها تقریباً مانند یک خانواده عمل می‌کنند. همچنان‌که فرهنگ مصالحه در درون دموکراسی‌ها جا افتاده است، در میان آنها نیز عملی می‌شود.

۳. **محدودیت‌های حقوقی و قانونی:** دموکراسی‌ها، نظام‌هایی هستند که در آنها چه عملکرد نخبگان و چه عملکرد مردم در چارچوب قانون قرار می‌گیرد. در این میان به ویژه قانون اساسی نقشی مهم‌تری دارد. یکی از مسائلی که در قانون اساسی مورد توجه قرار می‌گیرد، جنگ و اقدامات نظامی است. در نظام‌های دموکراتیک تأکید زیادی بر بی‌طرفی و محدودیت نقش نظامیان در امور سیاسی می‌شود. فرمان جنگ طی رویه‌های ویژه‌ای انجام می‌گیرد. حتی در صورتی که یک دموکراسی مورد تهاجم نظامی قرار گیرد، نظامیان تحت فرمان مقامات حکومتی به دفاع اقدام می‌کنند. بنابراین اقدامات جنگی تحت نظارت و کنترل سیاستمدارانی که در چارچوب قانون دموکراتیک عمل می‌کنند، قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، حکام سیاسی کشور در قبال اقدامات جنگی مسئول بوده و باید پاسخگوی سیاست‌های خود باشند. شکست در

یک جنگ می‌تواند موجبات استیضاح و خلع سیاستمداران از پست حکومتی کشور را فراهم آورد. در غیر این صورت، ممکن است که دولت حاکم، شانس انتخاب مجدد را از دست بدهد. از نکات اساسی مورد توجه سیاستمداران در صدور فرمان جنگ، لحاظ کردن منافع و مصالح مردم است. بر همین اساس، جو فکری حاکم بر مردم باید آمادگی پذیرش جنگ را داشته باشد. در غیر این صورت، زیان‌های اصلی متوجه سیاستمداران خواهد شد. در قوانین اساسی دموکراتیک، جنگ و جهه‌ای دفاعی دارد و تجاوز ممنوع است. در دموکراسی‌ها نه تنها جنگ، بلکه اقدامات غیرمستقیم نظامی نیز تحت نظارت قانون است. برای مثال دولت نمی‌تواند به اختیار خودش در پیمان‌های دفاعی دوجانبه یا چندجانبه وارد شده، یا در جنگی خاص مداخله نماید.

۴. **وجود مناظره آزاد و نزدیکی افکار عمومی به همدیگر:** با مجاز شدن مباحثه آزاد روی مسایل سیاست خارجی، شهروندان می‌توانند استراتژی‌های بدیل را ارزیابی کرده و ترجیحات خود را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و از طریق انتخابات دوره‌ای برای نمایندگان منتخب‌شان به تفصیل بیان کنند. اصولاً لازمه دموکراسی این است که شهروندان آزاد باشند که شقوق مختلف راه‌حل‌ها را بررسی و پیشنهاد کنند. لازمه دموکراسی این است که شهروندان آزاد باشند تا با نامزدها یا خط‌مشی‌ها یا احزابی که در معرض توجه اجتماع قرار گرفته‌اند، مخالفت ورزند. شهروندان کشورهای دموکراتیک با استفاده از حق آزادی بیان می‌توانند به دولت پیشنهاد کرده یا با پیشنهادهای دولت مخالفت کنند و از آنجا که دولت، منتخب مردم است، نمی‌تواند نظرات مردم را مورد توجه قرار ندهد. چرا که مردم هم از ابزارهای لازم برای تحت فشار قرار دادن دولت برخوردار هستند. یکی از نتایج آزادی بیان این است که افکار عمومی به مرور زمان از انسجام بیشتری برخوردار می‌شود و به عنوان متغیر قوی روی سیاست‌ها دولت تأثیر می‌گذارد. از جمله مواردی که افکار عمومی در سیاست‌گذاری‌های مقامات حکومتی نقش مهمی ایفا می‌کند، مسأله جنگ و اقدامات نظامی است. از آنجا که نظام دموکراتیک یک نظام شفاف و پاسخگوست، دولت نمی‌تواند چنین تصمیمات حادی را از دید افکار عمومی پنهان سازد. افکار عمومی نیز معمولاً طرفدار جنگ و خشونت نیست.

۵. **تجارت آزاد و وابستگی متقابل اقتصادی:** دولت‌های دموکراتیک، اقتصادهایی



مبتنی بر بازار آزاد دارند و برای تجارت با یکدیگر تمایل بیشتری دارند. وابستگی متقابل نیز موجب تقویت صلح می‌شود. تجارت به ایجاد پیوندهای فراملی کمک کرده و این پیوندها نیز بجای درگیری، همسازی و هماهنگی را تقویت می‌کنند. این درحالیست که جنگ می‌تواند در کار تجارت به‌ویژه تجارت کالاهای مهم و حیاتی، اختلال و گسست ایجاد کند. مزایای تجارت، مطمئن‌تر از مزایای پیروزی در جنگ است. بنابراین با زیان بالقوه‌ای که جنگ برای تجارت دارد، تمایلات طرفین به جنگ کاهش می‌یابد. تجارت آزاد بر حصارهای ساختگی میان افراد غلبه می‌کند و آنها را در هر جایی که قراردارند، به سمت یک اجتماع متحد سوق می‌دهد. در جوامعی که در آنها تجارت حاکم است، افراد طبق عقلانیت اقتصادی عمل می‌کنند. آنها از دولت خود می‌خواهند تا با تمام توان، امنیت لازم را برای تجارت و سرمایه‌گذاری فراهم سازند. از طرف دیگر تجار به کشورهایی گرایش دارند که آنها نیز از امنیت لازم برخوردار بوده و از سیاست‌های جنگ‌طلبانه پرهیز کنند. با این‌که تجارت اثر منفی بر جنگ دارد، اما درجه این اثر منفی در روابط دموکراسی‌ها با همدیگر قوی‌تر است.

۶. شفافیت و اعتماد متقابل: شفافیت یکی از ویژگی‌های اساسی دموکراسی‌هاست. وجود دولت شفاف از این جهت ضروری است که تا زمانی که اطلاعاتی جامع و درست از عملکرد دولت و نتایج سیاست‌های آن در دسترس مردم نباشد، مسئولین دولتی خود را در مقابل آنها پاسخ‌گو احساس نمی‌کنند و شهروندان نیز هنگام انتخابات قادر به انتخاب آگاهانه نماینده نخواهند بود. وجود دولت شفاف در چهار جنبه در نظر گرفته می‌شود: جنبه اول، ارائه اطلاعات واقعی در مورد سیاست‌ها از سوی خود دولت است. این اطلاعات شامل دلایل اتخاذ این سیاست‌ها، نتایج عملی آنها، هزینه آنها، ضوابط حاکم بر اجرای آنها و اطلاعاتی از این دست می‌باشد؛ جنبه دوم، دسترسی افراد و مطبوعات به اسناد دولتی است. این دسترسی، هم می‌تواند به شکل مستقیم و هم از طریق نمایندگان مجلس صورت پذیرد؛ جنبه سوم، علنی بودن جلسات مجلس و برخی نهادهای حکومتی و گزارش جلسات مؤسساتی که از بودجه دولتی استفاده می‌کنند به عموم مردم و مطبوعات است؛ و جنبه چهارم دولت شفاف، عبارت است از مشورت سیستماتیک دولت در مورد تدوین و تنظیم خط

مشی‌های گوناگون و انتشار اطلاعات و توصیه‌های دریافتی از صاحب نظران (بیت‌ها) و بویل، ۱۳۷۶: ۸۵-۸۶). در نظام دموکراسی، مخفی‌کاری تا جایی مجاز است که در خدمت دموکراسی و آرمان‌های آن باشد. دموکراسی‌ها در رابطه با همدیگر نیز به صورت یک خانواده عمل می‌کنند و با توجه به شفافیتی که دارند به همدیگر اعتماد متقابل دارند. ریشه بسیاری از جنگ‌ها در سؤ‌ظن‌ها و بی‌اعتمادی‌های متقابل است. قدم اولیه در ایجاد همکاری پایدار میان دولت‌ها، اعتمادسازی و رفع سوء تفاهات است. اعتمادی که دموکراسی‌ها به همدیگر دارند قوی‌تر از اعتمادی است که آنها به غیر دموکراسی‌ها دارند. بنابراین جنگ و خشونت در میان دموکراسی‌ها جایگاه چندانی ندارد و بحران‌ها به آسانی مدیریت می‌شوند.

۷. تمایل نخبگان حکومتی به حفظ موقعیت خود: تمایل مقامات حکومتی به حفظ و ارتقاء موقعیت خود پدیده‌ای مختص دموکراسی‌ها نیست. در نظام‌های غیردموکراتیک، سران حاکمیت تا زمانیکه با اتباع خود از موضع قدرت برخورد کرده و مردم را تحت کنترل خویش نگاه‌دارند، می‌توانند در مصدر حکومت باقی بمانند، اما غفلت از کنترل آنها ممکن است نه تنها برای همیشه به عمر حکومت آنها خاتمه دهد، بلکه ممکن است جان و مال آنها را نیز در معرض خطر قرار دهد. اما شرایط و اوضاع بقای حکومت در نظام‌های دموکراتیک متفاوت است. حکامان نظام‌های مزبور از صافی انتخابات (مستقیم یا غیرمستقیم) عبور می‌کنند. پایه‌های قدرت آنها مردم هستند. اقدامات آنها در دوره حکومت تحت نظارت مردم قرار می‌گیرد. در صورتی که عملکرد حکومت رضایت بخش باشد، مقامات حاکم شانس بیشتری برای انتخاب مجدد در دوره بعدی خواهند داشت، اما اگر عملکرد مطلوبی نداشته باشند، ممکن است بقای آنها به پایان دوره حاضر نیز نرسد. جنگ و اقدامات نظامی معیاری اساسی در موفقیت یک حکومت تلقی می‌شود. رهبران دموکراتیک به سختی و با احتیاط وارد جنگ می‌شوند. دولت‌های دموکراتیک بجای مبارزه، تمایل بیشتری به مذاکره با همدیگر دارند. (Szayna: 149-150) از آنجا که پیش‌بینی پیروزی در جنگ قطعی نمی‌باشد، سران کشورهای دموکراتیک محتاطانه‌تر عمل کرده و معمولاً از جنگ پرهیز می‌کنند. از طرف دیگر چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، جنگ و به ویژه جنگ تجاوزکارانه با اصول و آرمان‌های دموکراسی



سازگار نیست.

۸. **فعال بودن نهادهای مدیریت بحران:** از آنجا که دموکراسی‌ها تمایل بسیار زیادی به توسعه روابط در ابعاد مختلف با جهان خارج دارند، از بروز اختلافات و قطع روابط با دیگران پرهیز می‌کنند. به همین خاطر نهادهای مختلفی در داخل و خارج به وجود می‌آورند تا اختلافات احتمالی آنها را حل و فصل نمایند. دموکراسی‌ها به این واقعیت واقفند که هر گونه اختلال در روابط خارجی، ممکن است فرصت‌های آنها را در پی‌گیری منافع کشور زایل سازد. اگرچه جنگ و خشونت در میان دموکراسی‌ها نادر و محدود است، اما پدیده رقابت، به ویژه رقابت اقتصادی در میان آنها جریان دارد. با توجه به اهمیتی که روابط صلح‌آمیز برای دموکراسی‌ها دارد، نقش مدیریت بحران در میان این کشورها بسیار برجسته است. در بُعد داخلی، نهادهای مختلفی مثل وزات امور خارجه نقش مدیریت بحران را به عهده می‌گیرند. اما در بُعد بین‌المللی، نهادهای متعددی بدین منظور فراهم آمده‌اند. از نمونه‌های بارز این نهادها اتحادیه اروپاست. اتحادیه اروپا از زمان تأسیس تاکنون نقش بسیار مهمی در توسعه همگرایی میان دموکراسی‌ها بازی نموده است با توجه به چنین نگرشی که دموکراسی‌ها به روابط بین‌الملل دارند در درجه اول درجه خشونت و جنگ میان خود دموکراسی‌ها به حداقل می‌رسد و در درجه دوم نیز تا زمانی که غیردموکراسی‌ها تهدیدی برای دموکراسی‌ها نباشند، تمایل دموکراسی‌ها به توسعه روابط و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با این گونه کشورها بسیار قوی است. امروزه بروز پدیده‌های فراگیری چون بحران در محیط زیست، فقر، بیماری‌های مسری، سلاح‌های کشتار جمعی و مطرح شدن میراث مشترک بشری به صورت محرک‌هایی در جهت همگرایی عمل می‌کنند.

انتقادات وارده به نظریه صلح دموکراتیک

نظریه صلح دموکراتیک از ابعاد مختلفی مورد انتقاد واقع شده است. گروهی از نظریه‌پردازان که از نظر ریشه‌های مکتبی اختلافی با نظریه پردازان صلح دموکراتیک ندارند، چندین ایراد فنی به این تئوری وارد نموده‌اند. اختلاف گروهی دیگر ناشی از اختلاف در ریشه‌های مکتبی است که واقع‌گرایان در رأس آنها قرار دارند.



۲۰

سال اول
شماره ۱
بهار ۱۳۹۱

به طور خلاصه، انتقادات فنی وارد شده به تئوری صلح دموکراتیک عبارتند از: اولاً، اگر میان دموکراسی‌ها رقابت‌های اقتصادی و امنیتی بنیادین وجود داشته باشد، ممکن است تصورات دموکراسی از همدیگر به عنوان دموکراسی‌های صلح‌جو تغییر یابد. از بُعد تاریخی، دموکراسی‌های جا افتاده درگیر جنگ با همدیگر نشده‌اند، اما در رقابتی اساسی با همدیگر وارد شده‌اند. ایالات متحده به عنوان یک قدرت برتر در جهان نمی‌تواند شاهد خیزش هم‌تایان دموکراتیک خود به شکلی باشد که موقعیت جهانی آمریکا را در معرض چالش قرار دهد؛

نکته دوم اینکه پروسه دموکراتیزاسیون با بی‌ثباتی‌ها و خشونت‌های احتمالی متعددی مواجه است. بنابراین، طرح جهانی کردن دموکراسی ممکن است به جای این که به صلح‌آمیزتر شدن روابط بین‌الملل بیانجامد، حداقل در کوتاه مدت، امنیت بین‌الملل را با چالش مواجه سازد؛

نکته سوم اینکه پایداری دموکراسی‌ها مورد تردید است. چنانچه هاتینگتون اشاره می‌کند، موج‌های اول و دوم دموکراتیزاسیون در جهان با برگشت مواجه شده‌اند. بنابراین زمانیکه احتمال بروز چنین عقب‌گردهایی وجود داشته باشد، امنیت بین‌الملل نیز پایدار نخواهد بود؛

نکته چهارم اینکه نظریه صلح دموکراتیک در مقابل جنگ‌های غیرمستقیم دموکراسی‌ها ساکت است. چرا که دموکراسی‌ها ممکن است بجای این که به رو در رویی و درگیری مستقیم با همدیگر روی آورند، به صورت پنهانی و از طریق دولت‌های ثالث به جنگ با همدیگر مبادرت ورزند. رقبای ایالات متحده ممکن است به جای درگیری مستقیم، به صورت پنهانی از دشمنان آمریکا حمایت کنند؛

نکته پنجم اینکه اگر دموکراسی‌ها ذاتاً صلح‌جو هستند، چرا در مقابل غیردموکراسی‌ها، چنین نیستند؟ ممکن است طرفداران صلح دموکراتیک ادعا کنند که دموکراسی‌ها در مواجهه با غیردموکراسی‌ها، خود را با دولت غیردموکراتیک آنها درگیر می‌سازند؛ اما شواهد تجربی نشان می‌دهد که دولت‌های دموکراتیک در قبال مردم کشورهای غیردموکراتیک نیز از خشونت‌های کم نظیری استفاده می‌کنند. نمونه‌های برجسته آن برخورد دولت آمریکا با مردم ژاپن در پایان جنگ جهانی دوم و نیز با مردم ویتنام طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌باشد؛



و نکته پایانی که به نوعی می‌تواند جمع‌بندی انتقادات فوق‌الذکر باشد این است که صلح دموکراتیک ممکن است به جای آنکه یک رابطه علی‌کاملی بین دموکراسی و صلح باشد، نشان‌گر یک ارتباط و پیوندی قوی میان این دو متغیر باشد، چرا که اگر نهادهای دموکراتیک باعث صلح‌جوتر شدن دولت دموکراتیک می‌شدند، روابط آنها با همه صلح‌آمیز می‌شد؛ از طرف دیگر، این دیدگاه که دولت‌های دموکراتیک در رفتار با دیگر دموکراسی‌ها به شکل صلح‌طلبانه عمل می‌کنند، با این واقعیت که آنها هنوز می‌توانند وارد رقابت امنیتی با همدیگر شده و از اقدامات پنهانی خصمانه علیه دیگر دموکراسی‌ها سوءاستفاده کنند، همخوانی ندارد. استدلال‌های مبتنی بر وابستگی متقابل نیز مبهم است، چرا که وابستگی متقابل ممکن است همان‌قدر که به ارتقاء صلح کمک می‌کند، زمینه‌ساز جنگ در شرایط حاد شود. وانگهی وابستگی متقابل ممکن است به جای این‌که متغیر مستقل باشد، متغیر وابسته‌ای از صلح بوده باشد؛ و استدلال آخر در مورد فقدان ارتباط علی میان صلح و دموکراسی این است که فقدان جنگ میان دموکراسی‌ها پس از سال ۱۹۴۵ ممکن است کارکردی از الگوهای اتحاد بوده باشد؛ یعنی بجای این‌که نتیجه تبیین صلح دموکراتیک باشد، بیشتر، نتیجه اتحاد غرب در برابر بلوک سوسیالیسم بوده باشد. این، نکته‌ای است که رئالیست‌ها تأکید زیادی بر آن دارند. (Szayna:152-160)

انتقادات فوق، مسائلی هستند که خود لیبرال‌ها نیز کم و بیش به آنها اشاره می‌کنند. اما انتقاد گروه دیگری از منتقدان ناشی از اختلافات در ریشه‌های مکتبی است. در رأس این گروه نظریه‌پردازان رئالیست یا واقع‌گرا قرار دارند. آنها در عین حال که به انتقادات خود لیبرال‌ها نیز اشاره دارند، ایرادهای ریشه‌ای به این نظریه وارد می‌کنند. نظر واقع‌گرایان و نواقح‌گرایان این است که تمامی دولت‌ها بدون توجه به ماهیت نظام‌های سیاسی‌شان - دموکراتیک یا اتوکراتیک - براساس منافع ملی خود که در رأس آنها قدرت و امنیت قرار دارد، عمل می‌کنند. دولت‌ها در برابر محرک‌ها، پاسخ‌های مشخصی دارند. دولت‌ها همگی خودمحمور باقی می‌مانند و فقط در چارچوب منافع خود عمل می‌کنند. اکثر واقع‌گرایان، صلح دموکراتیک را به عنوان نظریه‌ای سست از سوی لیبرال‌ها تلقی کرده و آن را دست نیافتنی می‌بینند.

به اعتقاد واقع‌گرایان، ریشه جنگ‌ها در حکومت‌های استبدادی نیست که دموکراسی‌ها موجد صلح باشند. واقع‌گرایان، ریشه جنگ را در عواملی چون سرشت بشر و آنارشی می‌دانند. رئالیست‌هایی چون والتز و میرشایمر بر اهمیت تعامل استراتژیک در شکل‌گیری محیط روابط بین‌الملل تأکید زیادی دارند. به نظر آنها، توزیع و کارکرد قدرت نظامی علل ریشه‌ای جنگ و صلح را تبیین می‌کنند. آنها به جای این‌که فروپاشی نظام دوقطبی را با گسترش لیبرال دموکراسی و حوزه‌ای ملازم با صلح تبیین کنند، آن را به عنوان مهیج‌ترین تحول در سیاست جهان معاصر می‌دانند که به صورت مرحله‌ای انتقالی، نیازمند بازگشت توان استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ است. به نظر والتز، صلح و عدالتی که لیبرال‌ها در پی‌اند، به تمایل قدرتمندان بستگی دارد. به نظر میرشایمر صلح طولانی مدت دوره جنگ سرد نتیجه سه عامل بود: توزیع دو قطبی قدرت نظامی در اروپای قاره‌ای؛ تعادل سخت قدرت نظامی بین ایالات متحده و اتحاد شوروی و اثر صلح‌آور حضور سلاح‌های هسته‌ای. (Burchill:33-34)

صلح دموکراتیک و تهاجم عراق به ایران

در چارچوب تئوری صلح دموکراتیک، چنان‌که سیستم سیاسی عراق در آغاز دهه ۱۹۸۰ دموکراتیک شده بود، این کشور از اقدام به تجاوز نظامی علیه ایران خودداری می‌کرد. در صورتی که عراق از یک فضای سیاسی باز و مردمی برخوردار بود و تصمیم‌گیری در مورد نحوه تعامل با جمهوری اسلامی ایران بر عهده نمایندگان مردم بود، احتمال جنگ به شدت کاهش می‌یافت. این تصور مبتنی بر چند استدلال مهم است:

۱. در صورت مردمی بودن سیستم سیاسی عراق، مسلماً تصمیم‌گیری در مورد نحوه تعامل با ایران با کارشناسی و دقت بیشتری انجام می‌شد و چشم‌انداز روشن‌تری از هزینه‌های احتمالی جنگ به دست می‌آمد. زمانی که هزینه‌های جنگ بالا برآورد شود، طبیعتاً انگیزه تجاوز نظامی از بین می‌رود. در شرایط متعارف معمولاً مردم زمانی هزینه‌ای را تقبل می‌کنند که در ازای آن به منفعت بالاتری دست یابند. این در حالیست که رژیم صدام حسین یک رژیم بسته، تمامیت‌خواه و در عین حال توسعه‌طلب و تهاجم‌گرا بود، به گونه‌ای که در تصمیم‌گیری در مورد جنگ علیه ایران کاملاً سران حزب بعث و به ویژه خود صدام حسین اختیار تام داشتند.



۲. مردم در شرایط عادی معمولاً از کشتار و خونریزی هم‌نوعان خود خودداری می‌کنند. منظور از شرایط عادی یا متعارف، شرایطی است که متغیرهای دیگری نظیر تحریک احساسات عمومی توسط رهبران سیاسی یا مواجهه با تجاوز نظامی و کشتار از سوی دولت دیگر، افکار عمومی را تحت تأثیر قرار ندهند. تصور ضرورت حمله نظامی یا تقدیس آن توسط برخی عراقی‌ها در آغاز جنگ اساساً محصول تبلیغات و جو سازی‌های رهبران سیاسی و به خصوص شخص صدام حسین بود. بنابراین، در صورتی که موضوع حمله نظامی به کشور تازه انقلابی ایران در معرض آراء مردم گذاشته می‌شد، به احتمال بسیار زیاد با آن مخالفت می‌شد.

۳. علاوه بر احساسات نوع‌دوستانه، مردم ایران و عراق از یک وجه مشترک دیگر نیز برخوردار بودند که می‌توانست به عنوان مانع جنگ عمل کند و آن عبارت است از مذهب. در هر دو کشور، شیعیان اکثریت جمعیت را به خود اختصاص می‌دهند. صدام حسین در مقام یک سیاستمدار ضد شیعی، انقلاب اسلامی ایران و تشکیل یک حکومت اسلامی شیعی در ایران را تهدیدی علیه عراق معرفی می‌کرد. این درحالی است که شیعه‌گرایی جمهوری اسلامی ایران می‌توانست فرصتی برای شیعیان باشد. ۴. تحولات پس از سقوط صدام حسین و استقرار یک سیستم سیاسی نسبتاً مردمی، به خوبی نشان داد که ایران‌هراسی و انگیزه تجاوز نظامی علیه ایران اساساً توسط حزب بعث و دولت خودکامه صدام حسین پرورش یافته بود. در صورتی که اختلافات مرزی مبنای اختلافات باشد، هنوز هم برخی از نخبگان و مردم عراق بر این باورند که منفعت‌شان در اصلاح قرارداد الجزایر است. اما این انتظار هرگز در آنها انگیزه تجاوز نظامی و جنگ ایجاد نکرده است. مردم ایران و عراق امروزه در شرایط حسن همجواری با یکدیگر تعامل دارند. امروزه بسیاری از عراقی‌ها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که حزب بعث در مقام حزبی که نماینده اقلیتی از جامعه عراق بوده، از پروژه ایران‌هراسی برای انحراف افکار عمومی و ایجاد مشروعیت برای حکومت خود استفاده می‌کرد.

اگرچه استدلال‌های فوق موجه به نظر می‌رسند، اما همچنان در برابر یک نقد رئالیستی قرار دارند. از منظر رئالیستی، حمله عراق به ایران محصول برهم خوردن یا تصور برهم خوردن توازن قدرت در منطقه بود. سیستم سیاسی عراق در سال

۱۹۸۰ همان سیستمی بود که در سال ۱۹۷۵ به قرارداد الجزایر تن داد. تنها تغییر ایجاد شده این بود که تصمیم‌گیران دولت عراق در سال ۱۹۸۰ با مشاهده حوادثی چون انقلاب اسلامی ایران، گروگان‌گیری در تهران، و آغاز فشارهای بین‌المللی از سوی قدرت‌های بزرگ علیه جمهوری اسلامی ایران به این جمع‌بندی رسیده بودند که موقعیت قدرت ایران افول کرده و امکان غلبه بر آن وجود دارد. در صورتی که چنین تصویری ایجاد نمی‌شد، امکان جنگ فراهم نمی‌شد. شاید خطای مهم دولت عراق این بود که از جو انقلابی حاکم بر جامعه ایران و نیز پیوند عمیق ایدئولوژیک بین مردم و رهبری جمهوری اسلامی برآورد درستی نداشت. تنها مدتی پس از آغاز جنگ بود که چنین درکی توسط رهبران سیاسی عراق حاصل شد و آنها را به عقب نشینی وادار کرد.



جمع بندی

عواملی که به عنوان مهارکننده جنگ تهاجمی توسط دموکراسی‌ها مورد اشاره قرار گرفت، مهم‌ترین متغیرهای دخیل در تمایل دموکراسی‌ها به صلح به طور عام، و تحقق صلح پایدار میان خود دموکراسی‌ها به طور خاص می‌باشند. قابل توجه است که علل و عوامل مذکور وجودی مستقل از همدیگر ندارند، بلکه به صورت تنگاتنگ در ارتباط بوده و با هم تداخل دارند. منظور از دموکراسی‌ها در این مقاله دموکراسی‌های غربی نیستند، بلکه دموکراسی به صورت یک مفهوم عام در نظر گرفته شده است. در این چارچوب، هرچه شاخص‌های دموکراسی در کشوری قوی‌تر باشد، گرایش آن کشور به صلح بیشتر خواهد شد. در نتیجه، درجه جنگ و خشونت در روابط میان دموکراسی‌ها تنزل خواهد یافت. تئوری صلح دموکراتیک در روابط بین‌الملل حامی این ایده است که دموکراسی‌ها آغازکننده جنگ نیستند. دموکراسی‌ها به دلایلی از قبیل هزینه‌های مردمی جنگ و اهمیت سیاستمداران به شاخص‌هایی نظیر توسعه و رفاه و امنیت از اقدام به جنگ خودداری می‌کنند. دموکراسی‌ها معمولاً با انگیزه تدافعی وارد جنگ می‌شوند. همچنین ممکن است دموکراسی‌ها به منظور دفاع از دموکراسی یا جلوگیری از نقض فاحش حقوق بشر در کشوری دیگر، خود را ناگزیر از آغاز جنگ ببینند. متفکران لیبرال انترناسیونالیست مروج این ایده‌اند که دموکراسی‌ها با همدیگر نمی‌جنگند. این تئوری علی‌رغم هواداران قابل توجهی که دارد، مخالفانی نیز دارد که عمده مخالفت‌ها از سوی رئالیست‌ها به عمل آمده است. انتقاد رئالیست‌ها این است که اصولاً پدیده جنگ ریشه در فقدان دموکراسی ندارد که با استقرار دموکراسی امکان وقوع آن منتفی گردد.

حمله نظامی عراق علیه ایران در سال ۱۹۸۰ یکی از حوادثی است که می‌توان آن را از منظر صلح دموکراتیک مورد تحلیل قرار داد. درحالی که از منظر رئالیستی برهم خوردن توازن قدرت بین ایران و عراق عامل اصلی آغاز جنگ بود، از منظر صلح دموکراتیک فقدان استقرار یک حکومت مردمی به عنوان محرک اصلی آغاز حمله نظامی علیه ایران عمل کرد. یکی از شواهد مهمی که برای دفاع از این فرضیه مورد استفاده قرار می‌گیرد، تغییر شرایط عراق در سال‌های پس از سقوط دولت صدام حسین است. با استقرار یک سیستم سیاسی نسبتاً مردمی در عراق نه تنها زمینه جنگ برچیده شده، بلکه دو ملت ایران و عراق به سمت تعاملات دوستانه‌تری سوق یافتند.



منابع

- بیتنام، دیوید و بویل، کوین (۱۳۷۶)، *دموکراسی چیست؟ (آشنایی با دموکراسی)*، ترجمه: شهرام نقش تبریزی، تهران: ققنوس.
- بیلینس، جان (۱۳۷۸) *امنیت بین الملل در عصر پس از جنگ سرد*، ترجمه: سید حسین محمدی نجم، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ.
- راسل، براترند (۱۳۶۷) *حقیقت و افسانه*، ترجمه: م. منصور، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷) *تاریخ فلسفه سیاسی غرب: عصر جدید و سده نوزدهم*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۲)، *فرجام تاریخ و واپسین انسان*، ترجمه: علیرضا طیب، *سیاست خارجی*، سال هفتم، شماره ۲ و ۳ (تابستان و پاییز).
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۰)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل*، تهران، سمت.
- کولومبیس، تئودر ای. و وولف، جمیز اچ (۱۳۷۵) *تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، وحید بزرگی (ترجمه و تدوین)، *نظریه‌های روابط بین الملل*، جلد دوم، تهران: ماجد.
- نیکسون، ریچارد (۱۳۶۴)، *جنگ واقعی - صلح واقعی*، ترجمه: علیرضا طاهری، تهران: شرکت کتاب سرا.
- Asrudian (2008), "Is Democratization Making International Relations More Peaceful?", <http://asrudiancenter.wordpress.com/.../is-democratization-making-international-relations-more-peaceful/>
- Burchill, Scott *et al* (eds) (1996), "Liberal Internationalism", *Theories of International Relations*, London: Macmillan.
- Doyle, Michael W (1986), "Liberalism and World Politics". *The American Political, Dec Science Review* 80, 4
- Doyle, Michael W. (2000), "Kant, Liberal Legacies, and Foreign Affairs", Andrew Linklater (ed) *International Relations: Critical Concepts in Political Science*, Vol. 3, London and New York: Routledge.



- Layne, Christopher(1994), “*Kant or Cant: The Myth of the Democratic Peace*”, **International security**, 19: 2.
- Rummel, R. J.(1997), *Power Kills*, Chapter 8: “*On the Nature of Democracy*”, <http://www.hawaii.edu/powerkills/PK.CHAP8.HTM>.
- Rummel, R. J., *The Democratic Patee: a New Idea?* <http://www.hawaii.edu/powerkills/POLSYS.ART.HTM>.
- Szayna, Thoms S. et al (2001), **The Emergence of PeerCompetitors: A Framework for Analysis**, Pittsburgh: Rand.

